

و قوله الفصل :

بواسطه آقا رحمت الله خان علائی علیه بهاء الله سفارش
اکید گشت که شرب خمر و تریاک از محرّمات منصوصه حتمیه
است لهذا اگر افراد اجتناب ننمایند و متدرّجاً ترك نکنند
و از نصیحت و انذار محفل متنبّه نشوند و عمداً مداومت
نمایند انفصال آنان را از جامعه به کمال حزم و متانت اعلان
نمائید .

و در ابلاغیه دیگر راجع بسوءال سوّم فرمودند :

بنویس این عمل قبیح و مذموم است و دلیل ترویج منهیات
امرّیه ترك آن از فرائض وجدانیّه بهائیان حقیقی محسوب
اگر بهائیان محل خویش را اجاره دهند و بهیچ وجه من
الوجوه مداخله ننمایند و تأیید شخص مستأجر را نکنند
مسؤولیت از آنان مرتفع شخص مالک باید بجمع وسائل
مشبّه گردد که ملک خویش را از لوٹ این گونه امور دنیّه
مصون و محفوظ نماید تا چه رسد به اینکه خود شخصاً
مباشرت باین اعمال مروده نماید .

وَمِ اسْتِعْمَالِ دُخَانِ

در اثری بعنوان خادم الله خطاباً للناظر :

هو الاقدس الاعظم الابهی الحمد لله المقدس عن
الذکر و الثناء . . . فرمودند رفیق همراه شما به نصایح
الهیة عمل ننمودند چه که لزال از لسان این مظلوم شنیده
بود که باید با جمیع ناس بکمال محبت و شفقت و بردباری
معاشرت کند و تکلم نماید و بکمال حکمت ما بین ناس
به تبلیغ امر الله متوجه باشد و او در مجالس و محافل بهیر
ما اذن الله تکلم نموده و هم سبب اختلاف شده . . .

بعضی عرائض بساحت اقدس فائز و مشتعل بر شکایت از
جناب نبیل بوده بعضی از آن نفوس آنچه مذکور نموده اند
مطابق واقع بوده لذا یومی از ایام جناب نبیل احضار شدند
لسان قدم بالمواجهه به بیانات شافیه کافیه ناطق بهسد
ایشان مضطرب شدند و رفته عریضه بساحت اقدس ارسال
نمود و در آن عریضه اظهار توبه و ندامت و عجز لا یحصی
نموده و فی الحقیقه مقصود ایشان در هر حالت نصرت امر

بوده آنچه کرده اند و گفته اند همه داند و دانسته اند و صحت
امر در آن است و لکن این عبد فانی متحیر است که چگونه بعد
از الواح منزله و احکام محکمه و اوامر مسطوره مثل ایشان
به مقتضیات نفوس و مجالس و محافل عمل نمایند و از حکمت
منزله در الواح غافل شوند و لکن عَفَا اللَّهُ عَنْهُ فَمَنْ
عنده انه لهو المفقو الخفور بسیار از امورات اگر چه در ظاهر
نصرت امر ازو مفهوم میشود و لکن چون مخالف امر الله است
ثمری نداشته و نخواهد داشت مثلا جناب آقا جمال علیه
من کلّ بهاء ابهه بکمال استقامت در امر الله قیام نمود
امری هم از ایشان ظاهر نشد که سبب تزییع امر الله باشد
و لکن چون از حکمت منزله عمل ایشان خارج بود لذا قلم
اعلی در تصدیق آنچه عمل نمود توقف فرمود . . . اینکسه
در باره جناب حاجی مذکور فرموده صحیح است فی الحقیقه
جناب نبیل بغیر حکمت عمل نموده حکم قلیان در کشاب
اقدس نازل نشده حق جلّ کبریا و ه نظر بحکمت بالفه و
حفظ در این فقره حکمی فرموده اند تا دوستان حق مبتلا
نشوند این قدر از لسان مبارک استماع شد که اطفال را تربیت
نمایند تا از اول ممتاز بآن نشوند جز این کلمه مبارکسه
استماع نشده و الیوم جمیع مأمور به کتاب اقدس اند کسه

بآن عامل شوند و آنها هم نه اعمالی که الیوم سبب تفصیل
و وضوحاً خلق شود در جمیع موارد باید بحکمت ناظر بود .

و از حضرت عبدالبهاء است قوله العزیز :

شرب دخان عند الحق مذموم و مکروه و در نهایت کثافت
و در غایت مضرت ولو تدریجاً و از این گذشته باعث خسارت
اموال و تضييع اوقات و ابتلای بعمارت مضره است لهذا
نزد ثابتان بر عیثاق عقلاً و نقلاً مذموم و ترك سبب راحت
و آسایش عموم . . . البته احبای الهی بوصول این مقاله
بهر وسیله باشد ولو بتدریج ترك این عادت مضره خواهند
فرمود چنین امیدوارم .
و قوله المزیز :

مدینه (مدینه الله بغداد) جناب آقا محمد حسین وکیل
علیه بهاء الله .

ای بنده الهی نامه که به جناب میرزا عبد الوهاب مرقوم نموده
بودی ملاحظه گردید سبب بهجت و سرور شد این را مرقوم
نموده میبودید که به وصول مکتوب دخان احباء فوراً ترك
نمودند و دخان ملفوف را از دست انداختند فی الحقیقه
ضرر و زیان این دود بی نفع و سود واضح و مشهود است
اجسام را بکنی معلول نماید و اعصاب را رخاوت و سستی

بخشد و دماغ یعنی مغز را از احساسات علویّه محروم نماید
اوقاتی بشریش بیهوده بگذرد و اموال بی جا صرف گردد
نه تشنگی بنشانند و نه گرسنگی زائل کند شخص عاقل
البتّه ترك این مضرّ هائل نماید و همواره به آنچه سبب
صحت و سلامتی است پردازد .

وقوله اللطیف :

ما آرزو چنان است که کم کم از شرب دخان نیز احتراز
نمایند تا چه رسد به افیون .

و در خطابی دیگر :

طهران . جناب استاد علی فخار و جناب استاد عبداللّه
فخار و جناب آقا سید ابراهیم بنا علیهم بها اللّه الابهی .

هو اللسه

ای بندگان جمال ابهی جناب استاد علی منظومه مخص
مفصلی ارسال نموده دار سخن داده و بذکر محسوب
آفاق پرداخته چون این ثنای حق است مقبول درگاه کبریا
است و سزاوار تحسین فصحاء و بلغاء ذکر شما را نموده
و از برای کل فوز و فلاح و فیض و نجاح خواسته عبدالبهی
از عدم فرصت بشما جمماً نامه می نگارد و با نهایت شوق
وله بذکر شما می پردازد و از الطاف ابهی بهره و نصیب

خواهد يك معنى از معانى شجره* ملعونه د خان است كه
مكروه است و مذموم و مضر است و مسموم تضييع مال است و
جالب امراض و ملال و اما شراب به نص كتاب اقدس شربش
معنوع و شربش سبب امراض مزمنه و ضعف اعصاب و زوال عقل
است .

منع از شيش

از حضرت عبد البها* است قوله :
اما شيش از جميع بدتر است و افيون هارم بنیان ايمان
و ايقان نوع انسان .

و نیز خطابی دیگر از حضرت عبد البها* قوله العزيزه :

هو الله

ای بنده* حضرت کبریا* آنچه مرقوم نموده بودی ملحوظ
افتاد و بر تفصیل اطلاع حاصل گشت در سألہ شیش
فقره* مرقوم بود که بعضی از نفوس ایرانیان بشربش گرفتار
سبحان الله این مسکر از جميع مسکرات بدتر و حرمتش
مصرح و سبب پریشانی افکار و خمودت روح انسان در جميع
اطوار چگونه ناس به این شره* شجره* زقوم استیناس یابند

و بحالتی گرفتار گردند که حقیقت‌نسناس شوند چگونه ایمن
 شیئی محترم را استعمال کنند و محروم از الطاف حضرت
 رحمن گردند البته صد البته تا توانید ناس را نصیحت
 نمائید که ازین افیون و حشیش زقوم بهزار شوند و بدرگاه
 احدیت توجه نمایند خمر سبب ذهول عقل و صدور حرکات
 جاهلانه اما این افیون و زقوم کثیف و حشیش خبیث عقل را
 زائل و نفس را خامد و روح را جامد و تن را ناعلم و انسان
 را بکلی خائب و خاسر نماید با وجود این چگونه جمسارت
 نماید ملاحظه نمائید که اهالی هند و چین چون بشرب
 دخان این گیاه بی حس معتادند چگونه مخمور و مهسوت
 و منکوب و مذلول و مرذول اند هزار نفر مقاومت یک نفر نتواند
 هشتصد کور نفوس از اهالی چین مقابلی با چند فوج از
 فرنگ ننمود زیرا جهنم و خوف و هراس در طینتشان بحسب
 شرب دخان افیون مخمر گشت سبحان الله چرا دیگران
 هیرت نگیرند و از قرار معلوم این فعل مشتموم بعمرز و بسوم
 ایران نیز سرایت کرد **أَمَّا نَا اللَّهُ وَايَاكُمْ مِنْ هَذَا الْحَرَامِ
 الْقَبِيحِ وَالدَّخَانِ الْكثِيفِ وَزَقْوَمِ الْجَحِيمِ كَمَا قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ
 وَتَعَالَى يَغْلِي فِي الْبَطُونِ كَفَلَى الْحَمِيمِ وَعَلَيْكُمْ التَّحِيَّةُ**

فصل دوم

در آداب و اخلاق

از حضرت بهاء الله در کتاب اقدس است قوله

تعالی :

طوبى لمن تزین بطرازِ الادب و الاخلاقِ انّه ممن نصر ربّه
بالمحلِّ الواضحِ المبین .

و در لوح خطاب به صدر دولت عثمانی قوله جل

و عزّ :

لا زال این غلام کلمه را که مغایر ازب باشد دوست نداشته
و ندارد الادب قیصی به زینا هیاکل عبادنا المقربین .

و در لوح خطاب به ناپلئون است قوله الحق :

انا اخترنا الادب و جعلناه سجیة المقربین انه ثوب یوا فق
النفوس من کلّ صغیر و کبیر طوبی لمن جعله طراز هیکله
وبل لمن جعل محروبا من هذا الفضل العظیم .

و قوله الاعلی :

بگو ای قوم طراز اول از برای هیکل انسانی ادب است
تصنکوا به و لا تكونوا من الغافلین .

و قوله العزيز :

لعمركم ان سيف الارب والاخلاق احدهم من سيف الحديد .

و قوله المنيع :

يا حزب الله شما را به ادب وصیت مینمایم و اوست در مقام اول سید اخلاق طوبی از پیرایه نفس که بنور ادب منسور و بطراز راستی مزین گشت دارای ادب دارای مقام بسزگ است .

و در کتاب اقدس :

ایاکم ان یخرجکم الاصفاء عن شأن الادب و الوقار .

و در کتاب بدیع است : قوله البديع :

ادب سجدیه انسانی است و با و از روشن ممتاز و هر نفسی که به او فائز نشده البته عدمش بر وجودش رجحان داشته و دارد . . . لاتعمروا انفسکم عن ردا الادب و الانصاف و لاتتکلموا بما نهیتم عنه فی الواح ربکم المبهمن القیسوم و الذی جعل محروفاً عن الادب انه لغری و لو یلبس حریراً الارض کلها و هذا قد نزل بالحق فی الواح عز محفوظ و من لا ادب له لا ایمان له و بذلك یشهد ما نزل فی البیان ان انتم تشهدون .

آداب نسبت بوالدین

از حضرت بهاء الله در لوحی راجع به اولاد است

قوله الاعلیٰ :

در باره اطفال اهداً مخزون نباشند چه که هر نفسی که به
حق اقبال نعوذ و ارث او حق بوده و خواهد بود اولاد

قال النبی صلعم حسن الادب من الایمان و قال ادبنی
ربی فاحسن تأدیبی و قال ثلاث یصفین لک و ذ اخیک
تسلم علیه ان لقیمته و توسع له فی المجلس و تدعوه باحسب

اسماه

(کشف المحجوب)

فی الحدیث حسن الخلق ینذهب بالسخیمه و هی الحقیقه
فی النفس فی الحدیث اذکر بالادب قلبک فنعلم المون الاکثر
... و مکارم الاخلاق الّتی خصّ بها النبی عشرة الیقین
و القناعة و الصبر و الشکر و الحلم و حسن الخلق و السخاء
و القیرهة و الشجاعة و المرؤة، و فی الحدیث استحسنوا
انفسکم مکارم الاخلاق فان كانت فیکم فاحمدوا الله تعالیٰ

فی الحقیقه از برای ذکر خیر است و کدام ذکر خیر است که
بر ذکر حق سبقت نماید هر زکری که از در الواح شده
بمنزله هزار خلف صالح است از برای او که در راه خدا
انفاق جان و مال نموده باشد قل ان اشکروا یا احبائس
بهذا الفضل و قولوا لك الحمد یا اله العالمین .

و از حضرت نقطه است . قوله الاعلی :

فرض أن ترضی عن والدیک وإن ظلماک ولا تقل لهما أف
ولا تنهرهما و تطعهما فی ما ارادا صل أن یسألانک
وإن طاعتهما کان أحب لدی من الثلج فی صدرك فی يوم
الحر و لو أن احدهما یسخطک فی شیء فانت فی مقابلة
سخطه فاطهر رضاك عنه من سخطه لا یقع بقلبه قدر عسر دل

و لا تکن فیکم فاسألوا الله و ارضوا الیه فیها ثم انک
ذکر العشرة السالفة و فیہ و قد سئل عن مکارم الاخلاق
فقال العفو عن ظلمک و صلة من قطعک و اعطاء من حرمک و
قول الحق و لو علی نفیک . (مجمع البحرين)

در قرآن قوله : ولا تتأبزو باللقاب و فی الحدیث بحسب
المؤمن علی اخیه ان یسمیه باحبت اسماء الیه .

(مجمع البحرين)

حزن مثلك و ان امرهما لولم يكن في معصية الرب لا كبر
عند الله من كل الحسنات و ارضهما عن نفسك فان رضائهما
هو رضا الرب جل سبحانه .

و از حضرت بهاء الله در لوحی است قوله جل و

عز :

ذكر والد نمودی امروز جمع نسبتها منقطع است انشاء الله
جهد نغائی تا نسبت بحق شود ولكن باید با پدر بکمال
صحت رفتار نغائی امری که سبب ضرر امر اوست و یا طست
حزن او ارتکاب آن محبوب نه كذلك ينصحك لسان المظلوم
فی سجنه العظیم این حکم منکم در اول ایام در کتاب
الهی از ظم حقیقی ثبت شده ان اعمل و کن من الصابرين .
و قوله الاعلی :

اعظم از گل بعد از توحید باری جل و عز مراعات حقوق
والدین است .

و قوله الاعز الامنع :

انا کننا لکل ابن خدمة ابيه كذلك قدرنا الامر فی الكتاب .
و قوله الاجل الابدع :

انا وصیناکم فی کتاب الله ان لا تعبدوا الا الله وبالوالدین
احساناً . . . قل یا قوم عززوا ابویکم و قروهما و بذلک

يَنْزِلُ الْخَيْرُ عَلَيْكُمْ مِنْ سَحَابٍ رَحْمَةً رَبِّكُمْ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ أَيَاكُمْ
أَنْ تَرْتَكِبُوا مَا يَحْزَنُ بِهِ آبَاؤُكُمْ وَأُمَّهَاتُكُمْ أَنْ اسْلُكُوا سَبِيلَ
الْحَقِّ وَإِنَّهُ لَسَبِيلٌ مُسْتَقِيمٌ وَإِنْ يَخَيَّرْكُمْ اخْتِمْ فَيُخَذَ مِنْكُمْ
وَأَخَذَ مِنْ آبَائِكُمْ وَأُمَّهَاتِكُمْ أَنْ اخْتَارُوا خِدْمَتَهُمْ ثُمَّ اتَّخَذُوا بِهَا
الْوَسِيلَ .

و از حضرت عبدالبهاء است قوله العزيز:

بسر باید چنین مهر پرور باشد و ابوبن را پرستش نماید
از راحت خویش بگذرد و در فکر آسایش بیگانه و خویش
باشد .

در قرآن است قوله . وَقَضَى رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَ
بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبُلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا
فَلَا تَقُلْ لَهُمَا آفٍ وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا وَ اخْفِضْ
لَهُمَا جَنَاحَ الذَّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي
صَغِيرًا وَقَوْلُهُ . وَوَضِينَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا حَمَلَتْهُ أُمُّهُ
كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا وَحَمَلُهُ وَفَصَالُ الْعِثْثُونَ شَهْرًا مِنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ
عَنْهُ قَالَ جَاءَ رَجُلٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ
يَا رَسُولَ اللَّهِ مِنْ أَحَقِّ بِحَسَنِ صَحَابَتِي قَالَ أُمَّكَ قَالَ ثُمَّ
مَنْ قَالَ أُمَّكَ قَالَ ثُمَّ مَنْ قَالَ أَبُوكَ . رَوَاهُ الْبُخَارِيُّ وَ مُسْلِمٌ
رَوَى أَنَّ رَجُلًا قَالَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّ أَبِي

عمران ابویں با قبائل اولاد

و نیز از حضرت بهاء الله در لوحی است . قوله

الحق :

یکی از فضلهای مخصوصه این ظهور آن است که هر نفسی

بلغامن الکبرانی الی منها ماولیا متی فی الصغر فهل
قضیت حقهما قال فانهما کانا یفعلان ذلك وهما یحبّان
بغائك و انت تفعل ذلك و ترید موتهما . و فی الحدیث : قل
لعاق والدیه یفعل ما یشاء فان مصیره الی النار و العسوق
عدم البرّ بالوالدین و الولد عاق .
و در تورات است . اکرم اباک و امک لکی تناول ایاک علی
الارض یعطیک الرب الهک . . . و من ضرب اباه او امه یقتل
قتلاً . . . کل انسان سب اباه او امه فانه یقتل قد سب اباه
او امه فدمه علیه .

با پدر و مادر خود موتهب و فرمانبردار باش و بسخنان آنان
گوش فراده زیرا تا پدر و مادر زنده اند فرزند چون شیرینی است
که در بیشه باشد و از هیچ نترسد ولی چون پدر و مادر ر
گذرند چون بیوه زنی است که زیر دست دیگران گردد و هر چه
از او بستانند دم نتواند زد (اندرز آذرآباد)

که بمطالع امر اقبال نمود ابوین ا و اگر چه به ایمان بظهور
فائز نشده باشند پرتو آفتاب عنایت الهیه ایشانرا اخسند
فرماید هذا من فضله علی احبائه ان اشکروا کن من الحامدین .

قطع نسبت

و نیز از حضرت ولی امر الله است قوله المطاع :
در بعضی موارد طرد و سلب حقوق و قطع نسبت و تـسـرک
مسوئلیت چه از طرف پدر و مادر و چه از طرف اولاد در -
شریعت الهیه جائز ولی حکمش راجع به بیت العدل اعظم
است و قبل از استقرار آن قضایای فردیه راجع به امنای محفل
مرکزی است در حین لزوم و پس از تمعن و دقت و تفحص تام
تجویز و تصویب نمایند .

نام گذاری اولاد

و نیز از حضرت بهاء الله در کتاب بدیع اسم قوله

در قرآن کریم است . الذین یحطون العرش و من حوله

جَدِّ وَعَلَا :

يا قوم فاعلموا باننا اصطفينا ام نطفه الاولى و انبها قد كانت
من خيرة النساء لدى العرش مذكورا و حرّم اطلاق هذا
الاسم على غيرها كذلك رقم من ظم الاعلى في لوح القضاة
الذى كان في كنائز عصمه محفوظا و انبها لخير النساء و
بعدها تطلق على ضلع النقطة التي ما خرجت عن حصن

يستحبون بحمد ربهم ويومنون به ويستغفرون للذين آمنوا
ربنا سمعت كل شئ رحمة وعلما فاغفر للذين تابوا واتبعوا
سبيلك وقرهم عذاب السجيم ربنا وادخلهم جنات عدن
التي وعدتهم وامن صلح من آبائهم وازواجهم وذررياتهم
انك انت العزيز الحكيم .

قال ابا قرع اصدق الاسماء ماسعى بالعبودية (عبد الله
عبد الرحمن عبد الرحيم وغيرها) و افضلها اسماء الانبياء
و عن الصادق ع ان النبي ص قال من ولد له اربعة اولاد ولم
يستم ادهم باسمي فقد جفاني و عنه ع ليس في الارض ارض
فيها لم محمد الا وهي تقديس كل يوم و قال الرضا لا يدخل
الفقر بنا فيها اسم محمد او احمد او علي او الحسن و
الحسين او جعفر او طالب او عبد الله او فاطمة من النساء
و عن الحسين ع في حديث طويل لو ولد لي مائة ولد لا تحببت

العصبة و ما صُتِّها ایدی الخائنین . . . اليوم خیر النساء
ام نقطه اولی است حرام شده اطلاق این اسم بر امام الله
و همچنین اذن داده شده اطلاق این اسم بعدها بر ضلع
نقطه که در فارس ساکن اند .

و در لوحی است قوله جلّ و تعالی :

هو الصِدِّقُ و المعید و الیه یصعد نداء العبیدان یا
احبّاء الله من الاعراب ان وهبکم الله من ولد لقبوه
بعبد البهاء و سموه بحسین او بعلی و هذا ما امرکم به
ان انتم من العاملین و ان کانت من اناث لقبوها باسمه
البهاء و سموها بالذکریة لتذکر و ابها یوم الذی فیہ
یأتیکم ذکر الله الاعظم بسلطان مبین او سموها بالثوریة
او سانجیة او عزیزة کذلک ما قدرناه لکم فی الواح قدر منیر
و در اثری از خادم خطاب به آقا محمد نراقسی
است قوله :

و اینکه در باره اسم ابن مذکور داشتید بأسی نیست و لکن

ان لا اسمی احداً منهم الا علیاً و قال الصادق ع لا یولد لنا ولداً
الا سَمِیْنَاهُ مُحَمَّدًا فاذا مضی سبعة ايام فان شئنا غیرنا و الا
ترکنا و یکره الجمع بین کنیته بابی القاسم و تسمیة محمدًا .

(از کتاب شرح اللّعة الدمشقیة)

در ظاهر باسم ظاهر عباس حضرت غصن الله الاعظم
روحی و کینونتی لتراب قدومه الفداء نامیده شود .

و در اثری دیگر از خادم قوله :

اینکه در باره مولود جدید . . . مرقوم داشته بودید . . .
فرمودند الیوم این اسمی لدی العرش محبوب است ضیاء
و بدیع و حسین و علی هر کدام را بخواهند موسوم نمایند .
و از حضرت عبدالبهاء در خطابی است قولش
المحمود :

تسمیه به اسم مبارک یعنی بهاء الله و اسم حضرت اعلی یعنی
بابا نقطه اولی جایز نیست اما اسم عبدالبهاء گذاشتن
جائز است .

و در خطابی دیگر قوله المطلوب :

در خصوص نام نهادن اطفال استفسار نموده بودی هر طفل
را که وضع اسم خواهید محفلی بیارائید و آیات و مناجات
تلاوت کنید و تبتل و تضرع بدرگاه احدیت نمائید و از برای
طفل بصل هدایت رجا کنید و تأئید و ثبوت و استقامت
بخواهد بعد نام بنهید و شربت و شیرینی صرف نمائید
این تعهد روحانی است .

آداب به مقربان الهی و علماء و امراء و نهی از ذکر سوء و رذو و طرد

از حضرت نقطه در صحیفه العدل است قوله

الاعلی :

وصیت میکنم درین کتاب کل را که از عدل خداوند ترسیده
و جحد مقربان ملاء اعلی را امری سهل نگرفته و بحکم قرآن
یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و قولوا قولاً سدیداً محفوظاً
لسان را نموده که حیات دنیا نزد حیات آخرت بلاذکسر
است . . . اشد عذاب و اعظم از برای اشخاصی است که روی
میکنند بسوی اهل معرفت آل الله بکلمات شیطانیه بل درین
عالم هرگاه مشاهده حکم خداوند را نمائید در حین جسد
و رتبه آتش عدل میسوزند .

و از حضرت بهاء الله است قوله الاعلی الاحلی :

یا حزب الله علماء راشدین که به هدایت عباد مشغول اند
و از وسوس نفس اماره مصون و محفوظ ایشان از انجم سماء
عرفان نزد مقصود عالمیان محسوب احترام ایشان لازم ایشانند

عيون جارية و انجم مضيئة و بحور حكمت صد انيه طوبى لمن
تصتك بهم اثم من الفائزين في كتاب الله رب العرش العظيم

و در سورة الملوك است قوله الاعلى :

ثم احترموا العلماء بينكم الذين يفعلون ما علموا و يتقون
حدود الله و يحكمون بما حكم الله في الكتاب فاعلموا بانهم
سج الهداية بين السموات و الارضين ان الذين لن تجدوا
للعلماء بينهم من شأن و لا من قدر اولئك غيروا نعمة الله
على انفسهم قل فارتقبوا حتى يغير الله عليهم انه لا يعزب
عن علمه من شئ يعلم غيب السموات و الارض انه بكل شئ
عليم .

و در لوح حكمت قوله الرفع الامنع :

لا تسقطوا منزلة العلماء في البها و لا تصفروا قدر من
يعدل بينكم من الامراء .

و قوله عز و جل :

طوبى لعالم اخذته نفحات الوحي في ايام الله و السنة
الامكان و ما ذكر فيها كان ناطقاً بهذا الذكر الذي بسسه
انفجرت بحور الحيوان بين العالمين انه من اعلى الخلق
لدى الحق لان مقام العالم الذي ركب باسعى الابهى على
السفينة الحمراء بين الناس كمقام البصر بين الحوام ينفي

لَكَلِّ ان يوقروه وبعظموه .

وقوله الابهي :

طوبى لكم يا معشر العلماء في البهاء تالله انتم امواج البحر
الاعظم و انجم سماء الفضل و ألوية النصر بين السموات و
الارضين انتم مظالم الاستقامة بين البرية و مشارق البيان
لعن في الامكان طوبى لمن أقبل اليكم و هلك للمعرضين .

اداب نسبت بر ذوى القربى

در كتاب اقدس است قوله الاعلى :

ان الله قد امركم بالموادة في ذوى القربى .

و نیز از حضرت بها الله در كتاب بدیع است قوله

الابدع :

و همچنین نفوسى كه نفس الرحمن از ما بین آن نفوس ظاهر

قال النبى ص من تضعف لفتي لاجل غناه ذهب ثلثا دينه

ولكن بكرم اهل الفضل لفضلهم و شرفهم و قال اهل الفضل

أولى باهل الفضل ولا يعرف فضل اهل الفضل الا اهل

الفضل و قال امرنا ان ينزل الناس منازلهم و قال اذا اتاكم

شده عزیزوهم و وقروهم با قوم و لا تكونن من الغافلين و جميع
این فضل محقق مادام که حبل نسبت منقطع نشود و انت تعلم
یا الهی بانی احب هو^۱ * و کل ما نسب الی نفسک و اجسد
منهم نفحات قمیص رحمانیتک و فوحات ثوب عزک و مواهبسک
و اشتاق لقائهم و الاجتماع معهم و الموائسة بهم .

و در لوحی است قوله الاعلی :

حفظ افتنان بر کل لازم بسیار درین امر زحمت کشیده اند . . .
حسب الامر اعانت ایشان لازم است .
و قوله الاعلی :

احترام اغصان بر کل لازم لا عزاز امر و ارتفاع کلمة و این حکم
از قبل و بعد در کتب الهی مذکور طویلی لعن فایز بما امر

کریم قوم فاکرموه .

(کتاب بیستان العارفین)

در قرآن است قوله :

قل لا اسئلكم علیه اجرا الا المودة فی القربى و قوله فات
ذ القربى حقه و المسکین و ابن السبیل . و قوله : ان اللّٰه
یأمر بالعدل و الاحسان و ایضا ذی القربى . و مراد از ذی
القربای پیغمبر را بعضی حضرت فاطمه و علی و حسین گفتند و
جمع دیگر خاندان علی و عقیل و جعفر و عباس دانستند .

من لدن آمر قدیم و همچنین احترام حرم و آل الله و منتسبین
و در لوحی است قوله عزّ بیهانه :

ان یا امی كذلك فعلت اختی و غرثها الدنیا الی ان کفرت
بالله العزیز الحمید و انا ما تعرّضنا بها لنفسنا بل اتّهبنا
لما عرضت عن الله اعرضنا عنها كذلك أمرنا من لدن مقتدر
قدیر و قطعنا حبل النسبة بیننا و بینها بما کفرت بالذی
خلقها با امر من عنده و کان الله علی ما اقول شهید و لیس
ان احدًا من ابنائی یتجاوز عن حدود الله تالله لا تمر الیه
طرفی ابدًا و یشهد بذلك کل منصف خبیر.

و قوله الاعلی :
فیا الهی انت تعلم بانّی قطعتم حبل نسبتی الّا لمن تصاک
بنسبتک الکبری فی ایام ظهور مظهر نفسک العلیا باسمک
الابهی و عن کل ذی قرابة الّا لمن تقرب الی طلعتک النور

آداب

بین اصاغر و اکابر

و نیز از حضرت عبدالبهاء در خطابی است قوله

العزیز :

باید حفظ مراتب نمود و ما منّا الاّ وله مقام معلوم را مراعات
کرد اصغر باید رعایت و احترام اکابر کنند و اکابر بایستد
مهربانی در حق اصغر نمایند جوانان باید خدمت پیران
نمایند و پیران باید محافظت و رعایت جوانان کنند این
حقوق متبادله است . (۱)

زقار عقلانی

و اداب عمومی سرورش و لباس و ظروف

و نیز در کتاب اقدس است قوله تعالی :

لَا تَخْلِقُوا رُءُوسَكُمْ قَد زَيْنَهَا اللَّهُ بِالشَّمْرِ وَفِي ذَلِكَ لآيَاتٌ
لِّعَن يَنْظُرُ إِلَى مَقْتَضِيَاتِ الطَّبِيعَةِ مِنْ لَدُنْ مَالِكِ الْهَرْتَةِ
انّه لهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ وَلَا يَنْبَغِي أَنْ يَتَجَاوَزَ عَنْ حَدِّ الْأَذَانِ هَذَا
مَا حَكَمَ بِهِ مَوْلَى الْعَالَمِينَ .

و در رسالهء سوال و جواب است .

سؤال - در کتاب اقدس نهی از حلق رأس شده و در سورء

(۱) کهتران را با خود برابر دار و آنانکه با تو برابرند از خود برتر
شمار و آنکه از تو برتر است او را فرمانبر و گرامی دار (مینوخرد)

حجّ امر به آن .

جواب - جمیع مأمورند به کتاب اقدس آنچه در آن نساژل
آن است حکم الهی مابین عباد و خلق رأس از قاصدین
بیت عفو شده .

و نیز در کتاب اقدس است قوله تعالی :

وَأَجِدْ لَكُمْ لِبَسَ الْحَرِيرِ قَدْ رَفَعَ اللَّهُ عَنْكُمْ حُكْمَ الْحَدِّ فِي
الْبَاسِ وَاللَّحْيِ فَضلاً مِنْ عِنْدِهِ إِنَّهُ لَكَهْوَالْأَمْرِ الْعَلِيمُ اعْمَلُوا
مَا لَا تُنْكِرُهُ الْعُقُولُ الْمُسْتَقِيمَةُ وَلَا تَجْعَلُوا أَنْفُسَكُمْ مَلْعَسَبَ
الْجَاهِلِينَ الْبِسُ وَالسَّمُورُ كَمَا تَلْبَسُونَ الْخَزَّ وَالسَّنَجَابَ .

روی عن النبی ص انه قال . من لم یوقر کبیرنا ولم یرحس
صغیرنا فلیس منا . و قال ما وقر شاب شیخاً الا قبح الله
له شاباً عند کبر سنّه فیوقره . و فی الحدیث خیرکم خیرکم
لاهلہ . و فی الحدیث وقرّوا کبارکم . و فی الحدیث: کما ن
ابو یحیی رأسه اذا جزّه ای یستقصه و یقطع اثر الشمر
بالکلیة . . . و فیہ اصفا الشوارب . . . ای بالخوافی جزّها
حتی یلرزق الجزّ بالمشغه و فی معناه انهکوا الشوارب و مثله
من السنة ان تاخذ الشارب حتی تبلغ الأطار (والإطسار
کتاب صرف الشفة العلیا) و مثله نحن نجزّ الشوارب و
نضیی اللّحی ای نترکه علی حالها و فی کراهة خلق اللّحی

و در لوح بشارات است قوله الاعز الاعلی :

بشارت هفتم زمام البسه و ترتیب لحن و اصلاح آن در قبضه*
اختیار عباد گذارده شد و لکن ایاکم أن تجعلوا انفسکم
مطعَبَ الجاهلین .

و در لوحی خطاب به عندلیب است قوله عزیزبانه :
استعمال لباس اجنبیه و ملاحظه کتب آن قوم از قبل ممنوع
و آثار منع در کتب موجود و مشهور و لکن در این ظہور اعظم
سدّ منع برداشته شد و بجای آن حرّیت عدا و عنایت گشت .
و از حضرت ولی امرالله در ابلاغیه خطاب به محفل

روحانی ملی بهائیان ایران است . قوله الصریح :

أما راجع به قضیه رقص و تقلید البسه نساء غرب فرمودند اول
و ثانیاً محفل ملی بهائیان درین ایام که اخلاق در آنسامان
تدنی نموده و تقلید و عدم تقیّد و لا مذهبی رواجی شدید
یافته این است که جمہور بهائیان را از قبل این عبد کرا را
و مراراً در کمال تأکید و بنہایت صراحت تذکر دهند کہ
تجاوز از آداب بهائی و مخالفت مبادی سامیه امریه راجع
به تقدیس و تنزیه و عفت و عصمت و اعتدال در امور واجتناب

و تحریمها و جهان اما تحسینها فحسن و اختلف فی تحدیدہ
فمنہم من حدّہ بجزّما زاد علی المشقة و فی الخبر ما یتعدله .
(مجمع البحرین)

از سیئات اهل غرب و عادات مذمومه غیر مرضیه آنان تولید
مفاسد عظیمه در جامعه نماید و بنیه جامعه را ضعیف نماید
و از رونق بیندازد بهائیان باید همت در ترویج و اقتباس
از حسنات اهل غرب نمایند نه تقلید سیئات آنان امتیاز
بهائیان حقیقی در این است لا غیر .

آداب

اکل و شرب و جلوس

و نیز در کتاب اقدس است قوله تعالی :

مَنْ ارَادَ أَنْ يَسْتَعْمَلَ أَوَانِيَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ لَا يَأْمُرْ عَلَيْهِ

در قرآن است قوله . يَا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا
يُؤَارِي سَوْءَ أَيْتِكُمْ وَرِيثًا وَ لِبَاسٍ التَّقْوَىٰ ذَٰلِكَ خَيْرٌ وَ قَوْلُهُ
إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي
مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَلَوْثًا
وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ .

وَالْحِجْرَاتُ أَيْضًا ثِيَابٌ تَنْصَبُجُ مِنَ الْإِبْرِيمِ وَ قَدْ وَرَدَ النَّهْيُ مِنَ
الرُّكُوبِ عَلَيْهِ وَ الْجُلُوسِ عَلَيْهِ قَالَ فِي آيَةِ الْخِزْرِ الْمَسْرُوفِ

و قوله تعالى :

اِيَّاكُمْ اَنْ تَنْفَعَنَّ اِيَادِيكُمْ فِي الصِّحَافِ وَالصِّحَانِ خَسَدُوا
مَا يَكُونُ اقْرَبَ اِلَى اللِّطَافَةِ اِنَّهٗ اَرَادَ اَنْ يَرَاكُمْ عَلٰى اَدَابِ اَهْلِ

اولا ثياب تنسج من صوف و ابريسم وهي مباحة و قد لبسها
الصَّحابة و التابعون فيكون النهي هنا لاجل التشبه بالعجم
و زى المترفين و ان اريد بالخز النوع الآخر و هو المعروف
الان فهو حرام لان جميعه معمول من الابريسم . . . لبس
زين العابدين ثوبين للصيف من مائة درهم اصيب الحسين
و عليه الخز لبس الصادق الخز و كان ابو جعفر يصلّي
الفريضة في جبة خز .

روى عن محمد بن اسمعيل قال سألت ابا الحسن عليه السلام
(حضرت امام موسى كاظم) عن الصلوة في ثوب ديباج فقال
عالم يكن فيه التعاشيل فلا بأس و شيخ طوسي در تهذيب اين
خبر را حمل بر هنگام حرب نمود كه بالاتفاق جائز است در
خبر است لا تلبسوا الحرير و الديباج و با زهم در خبر است
يكره الحرير . . . قال اي الخالص الذي لا يمازجه شيئي .

(مجمع البحرين)

لحية موى روى شارب بالاى لب سبلة موى بالاى لب .
أميلك و سبلك و سبل و سبيل دراز و شاعر عرب در زم لحيه

۱ الرضوان فی ملکوته الممتنع المنیع .

وقوله تعالی :

قد احب الله جلوسکم علی السرر والكراسی لعز ما عندکم

دراز گفت :

لنا صديق وله لحية طويلة ليس لها فائدة

كانها بعض ليالي الشتاء طويلة مظلمة باردة

سخریه (خنده آور) مسخره شخص مسخره سخرة وسخریه

مايه مسخره . روایت از امام جعفر صادق است قال :

سألته عن الفراء والسمور والسنجاب والثمالب و اشباهه

قال لا بأس بالصلوة فيه

واز امام موسى الكاظم قال سئلته عن لباس الفراء

والسمور والثمالب وجميع الجلود قال لا بأس بذلك .

وشيخ طوسي هرد و روایت را در

تهذيب حمل بر تقيہ کرد و علامه در کتاب منتہی

بر تقيہ حمل نکرد و نیز در تهذيب روایت ديگرى

است :

كان ابو عبد الله يكره الصلوة في وبر كشيئ لا يوكل

لحمه .

و در احاديث ديگر نیز مشعر بجواز نقسل گردید

مِنْ حُبِّ اللَّهِ وَ مَالِ عِ امْرِه المَشْرُقِ المُنِيرِ .

آداب تحیت

و نیز از حضرت عبدالبہاء در خطابی است قولہ
المزیز :

این چہار تحیت (اللہ اکبر و اللہ اعظم تحیت و جوابش
بین رجال اللہ ابہی و اللہ اجمل تحیت و جوابش بین
نساء) از حضرت اعلیٰ روحی لہ الفداء است و مقصد از

جائت احادیث صحیحہ فی النهی عن الشرب و الاکل فی
آنیۃ الذهب و الفضة و التوعد بذلك بالعذاب منہما
حدیث حذیفہ قال سمعت رسول اللہ ص یقول لا تلبسوا
الحریر ولا الدبیاج ولا تشربوا فی آنیۃ الذهب و الفضة
ولا تأکلوا فی صحافہما (واحدتہما صحفہ و ہو اناہ یشبع
الخمسة) فانہا لہم فی الدنیا و لکم فی الآخرة رواہ -
الشیخان و غیرہما و منہا حدیث ام سلمة عن الشیخین
ایضاً ان النبی قال ان الذی یشرب فی آنیۃ الذهب انما
یجرجر (یصیب) فی نفسہ نار جہنم و فی روایۃ المسلم ان
الذی یأکل و یشرب فی آناء الذهب او الفضة . . . الخ من اجل

هر چهار جمال قدم روحی لا حیاءه الغدا است نه دون حضرتش
و اجرا هر چهار جائز و نص مانع از تلفظ یکی از آنها موجود
نه پس اگر نفسی هر یک را تلفظ نماید از دین الله خارج
نگردد و مورد لوم و طعن و ذم و قدح نشود و تعرض و تحقیر

ذلك ذهب الفقهاء الى تحريم الاكل والشرب في اوانسي
الذهب والفضة لا فرق في ذلك بين الرجال والنساء
انما لهن التحلى بهما تزيئاً وتجملاً وليس الشرب والاكل
من واديه و ذهب داود الى تحريم الشرب فقط و لعله يبلغه
حديث تحريم الاكل او لم يثبت ذلك عنده و قال جماعة
بالكراهة دون التحريم و قالوا ان الاحاديث لمجرد التزهيد
ورد ذلك بالوعيد عليه في حديث ام سلمة المذكور و شدت
طائفه فقالت بالاباحة مطلقاً و النص حجة عليهم و الحق
جماعة من الفقهاء انواع الاستعمال الاخرى كالتطيب
و التكحل بالاكل و الشرب و لم يسلم بذلك المحققون و في
حديث رواه احمد و ابو داود عليكم بالفضة بالمبوا بهما
لعباً و جمهور الفقهاء على منع اتخاذاز الاواني منها بدون
استعمال و رخصت فيه طائفة و الفقهاء على جواز اتخاذاز
الاواني من الجواهر النفيسة و ان كانت اعلى قيمة من الذهب
و الفضة و منع ذلك بعضهم و لا تنص في هذا الباب قاعدة

جائز نه و اعتراض نباید نمود چه که هر چهار تحیت در کتاب
الهی وارد ولی الیوم بانگ ملاء اعلى الله ابهى است و روح
این عهد ازین ندا " مهتزر هر چند مقصود از الله اعظم نیز
جمال قدم روحی لا حباه الغدا " است چه که اوست اسم

انّ الاصل فی الاشياء الحلّ لقوله تعالى خلق لكم ما فی
الارض جميعاً فلا تحريم الا بدلیل و الذی نراه فی حکمة
التحریم ان فی ذلك مظنة الاسراف و الاسراف محرم بنسب
القرآن یا بنی آدم خذوا زینتکم عند کل مسجداً و کلاً و اشربوا
ولا تسرفوا انه لا یحبّ المسرفین و لذانوی أنّ اتّخاذ الجواهر
النفیسة بل تحلی النساء بالذهب و الفضة اذا جاوز حسد
القصد حرام بهذه الایة كما یحرم الاسراف فی الاكل و الشرب
فان لم یکن اسراف فلا حرمة عقل من حرم زینة الله التی
اخرج لمباده و الطیبات من الرزق قل هی للذین آمنوا
فی الحیوة الدنیا خالصة یوم القیامة كذلك فصل الایات
لقوم یعلمون و خیر لنا من اتّخاذ الذهب و الفضة اوانی ان
یستثمرها فی الاعمال الصناعیة و الزراعیة و نتجر بهما
تفصل ثروتنا و تعز امتنا و ایضاً فی الحدیث عن النبوی قال
اصل الذهب و الحریر لانا من امتی و حرّم علی ذکورها
و الحرمة علی الرجال قال الجمهور و قال جماعة بکراهة

اعظم و نير اعظم و ظهور اعظم ولي ابن تحيت الله ابهسي
كوس نوبت جمال احديت است كه در قلب امكان تأشير نمايد .
و در خطاي ديگر قوله العزيز :

ذلك كراهة تنزيه و تدليسه جماعة من الصحابة منهم سعد بن
ابى وقاص و طلحة بن عبيد الله و صهيب و حذيفة و جابر بن
سمر و البراء راوى الحديث و آخرون و عليهم حسبوا ان النبي
للتنزيه و في حديث عبد الله بن عمران النبي اتخذ خاتما من
ذهب او فضة و جعل نصيبا يلى كفه و نقش فيه محمد رسول الله
فاتخذ الناس مثله فلما رأهم قد اتخذوها رى به و قال لا
اليسه ابدا ثم انكفأ خاتما من فضة فاتخذ الناس خواتيم الفضة
قال ابن عمر ظلم الخاتم بعد النبي من ابوبكر ثم عمر ثم عثمان
حتى وقع من عثمان في بئر اريس (بئر في حديقة قرب مسجد
قبا بالمدينة) و من هذا جواز التختيم بالفضة . . . و قد
ورد في النبي عن لبس الحرير والجلوس عليه جطة احاديث
صحيحة منها حديث عمر عند الشيخين ان النبي من قال لا تطعموا
الحرير فانه من لبسه في الدنيا لم يلبسه في الآخرة و منها
حديث عبد الله بن عمر عند الشيخين و ابى داود النسائي
و ابن ماجه ان عمر رأى حلة من استبرق تباع فأتى بها النبي
فقال يا رسول الله اتبيع هذه فتجمل بها للمعدين والوفود
فقال رسول الله من اتى هذه لباس من لا خلاق له ليت عسر
ما عا الله ان يلبث فارسل اليه بجهة ديباج فأتى عسر
النبي من فقال يا رسول الله قلت انما هذه لباس من لا خلاق
له ثم ارسلت الي بهذه فقال من اتى لم ارسلها لطعمهم
ولكن لتبصيحها و تصيب بها حاجتك و منها حديث حذيفة بن

هو الابهی

بندہ پروردگارا نامہ شعا رسید از عدم مجال در جواب
مجبور به اختصارم در حین تلاوت مناجات و ترتیل آیات
باید مجلس در نہایت سکون و قرار باشد و تکبیر را حین

البخاری قال نهانا النبی ص ان نشرب فی آنية الذهب و
الفضة و ان تأکل فیہا و عن لبس الحریر و الدیاج و ان
نجلس علیہ و وردت احادیث أخرى تدل علی جواز ذلك
منہا حدیث عقبہ قال اهدی الی رسول اللہ ص فروج حریر
(قبا مفتوح من الخلف) قلبہ ثم صلی فیہ ثم انصرف
فنزعه نزعا عنيفا شديدا . . . كان كاره له ثم قال لا ينهني
هذا للمتقين و منها حدیث المورین محزمة انه قد مات للنبي
أقربة فذهب هو وابوه للنبي ص يسئل منها فخرج النبي ص
وعلیه قبا عن ديباج مزور فقال يا محزمة خبا ناك هذا و
جعل يريه محاسنه و قال ارضي محزمة رواها الشيخان و منها
ما رواه انس انه ص لبس مشتقة (غروة طويل الكمين) من
سندس (رفيع الحرير) اهداها ملك الروم ثم بعث بها الی
جعفر فلبسها ثم جاءه فقال اني لم اعطيها لتلبسها قال فما
اصنع قال ارسل بها الی اخيك النجاشي رواه ابو داود و لبس
الحرير اكثر من عشرين صاحبيا منهم انس و البراء بن

ورد در اثنا ترمیل آیات باید در قلب گفت .

نگین اسم اعظم

از حضرت عبدالیهاء در خطابی است قوله

العزیز :

و اما شرح صیوانزل من در خصوص نگین اسم اعظم هر چند بدرجه مقارن حقیقت است ولی باید که تعمق زیاده

عازب ومن اجل هذا التعارض فی الامله كان تحريم لبس الحریر موضع نظر فحكي القاضي عياض عن جماعة ابا احتسه منهم ابن علية ولكن جمهور الفقهاء على التحريم ولا نعلم مخالفاً في جواز لبس الحرير للنساء الا ابن الزهيد وقد ابيح لبس الحرير للمعذر كالحرب ونحوه يدل عليها رواية انس عن النبي ص و ايضاً جاء ما يدل على اباحة النظر بزيه والتسجيف منه في الثوب .

كحديث عمر ان النبي صلى الله عليه وآله وسلم رواه مسلم واصحاب السنن ونقول بعد هذا البيان الجامع انظر في الادلة نظرة دقة وانصاف واستفت قلبك يفتك ولا عليك ان تستمع لرمي نفسك اكتاب الارب النبي

نمایند و تدبیر کلی فرمایند زیرا مرکب از دو باء است و چهار
ها و شرح باء در تفسیر بسم الله الرحمن الرحيم مرقوم
گردیده بسیار مفصل است درین نامه ننگجد رجوع بآن شود
تکرر باء اشاره به مقام غیب و شهود است و اما چهار ها که
ارکان اربعه بیت توحید است و عدد شش متمم عشره است زیرا
يك با دو سه سه و سه شش و چهار ده و اشاره باین مقام در
آیه قرآن است واتمناه بعشر باری هاء را عدد پنج
است و این هاء هویت و حقیقت رحمانیت است
در عدد پنج که عدد باب است ظاهر و آشکار است
لهذا در قصه نگین اسم اعظم باب باء ها ترکیب شده است
و همچنین اسم اعظم از آن نقش ظاهر و عدد اسم اعظم نه
است چون نه را که عدد بهاء است در باب که عدد پنج
است ضرب نمائید نه پنج است که چهل و پنج گردد و همچنین
پنج را که عدد باب است در نه ضرب کنی که عدد بهاء است
چهل و پنج است و این عدد با عدد آدم مطابق است
و همچنین مفردات نه را چون جمع کنی چهل و پنج است يك
و دو سه سه و سه شش شش و چهار ده و پنج پانزده
و شش بیست و يك بیست و يك و هفت بیست و هشت بیست و هشت
و هشت سی و شش سی و شش و نه چهل و پنج و همچنین
چون عدد باب را جمع کنی پانزده گردد.

يك و دوسه سه و سه شش و چهار ده ده و پنسج
 پانزده مطابق عدد حوا است و موافق حديث انا و علي
 ابوا هذه الامة مقصد از آدم حقيقت فائضه متجليه فاعلمه
 است که عبارت از ظهور اسما و صفات الهيه و شئونيات
 رحمانيه است و حوا حقيقت مقتبسه مستفيضه مستنبهه منفعليه
 است که منعمل بجمع صفات و اسما الهيه باري اين ادني
 رمزي از تركيب اسم اعظم در قصّ نگين رحمانی است و -
 همچنين ملاحظه کنيد که . . . سابع ثلاثة عالم حق و عالم
 امر و عالم خلق است که مصادر آثار است عالم حق مصدر
 فيض جليل است و عالم امر مرات صافية لطيفة که مستنبثي
 از شمس حقيقت است و عالم خلق مصدر اقتباس انوار
 است که بواسطه وسيله كهري المستفيضة من الحق و المفيضة
 على الخلق حاصل گردد باري با حقيقي که حقيقت كلييه
 است چون در مراتب ثلاثة از زروه اعلى تا بمرکز ادنسي

قال بعض الاصحاب الارتعاطيقى ان عدد التسعة بمنزلة
 آدم عليه السلام فان للاحاد نسبة الابوة الى ساير الاعداد
 والخمسة بمنزلة حوا فانها التي يتولد منها مثلها فان
 كل عدد فيه خمسة اذا ضرب فيما فيه الخمسة فلا بد من
 وجود الخمسة بنفسها في حاصل الضرب و قالوا في قوله طه

نزول و تجلی کرد جامع و واجد عوالم شد و در افق عزت
قدیمه دو کونک نورانی ساطع و لامع گردید کونکی از یمین
و کونکی از یسار و این رمز عظیم دوشکلی است که در یسار
و یمین اسم اعظم در فصّ نگین محترم ترسیم گردیده و رمزاز
شهر جمال ابهی و حضرت اعلی است و هر چند دوشکلی
یمین و یسار بصورت ستاره است ولی اشاره به هیکل انسانی
است که عبارت از سرود و دست و پا است .

آداب معاشرت و مصاحبت

از حضرت بهاء الله در لوحی است قوله الاعلی :

قل ایاکم ان تدخلوا بیت احدٍ الا بعد رضائِه و ایتاکم

اشارة الى آدم وحواء كل من هذين العددين اذا جمع من
الواحد اليه على النظم الطبيعي اجتمع مايساوي عدد الاسم
المختص به فاذا جمعنا من الواحد الى التسعة كان خمسة
واربعين وهي عدد آدم واذا جمع من الواحد الى الخمسة
كان خمسة عشر وهي عدد حوا . (كشكول شيخ بهائي)
و در قرآن است قوله تعالی و اذا حییتکم بتحیة

أَنْ تَفْتَخِرُوا عَلَى أَحَدٍ مِنْ عِبَادِي بِمَا أَوْتَيْتُمْ مِنْ زَخَارِفِ الْأَرْضِ
سَوْفَ يَفْنَى مَا تَرَوْنَهُ الْيَوْمَ وَيَبْقَى الْمَلِكُ لِلَّهِ الْفَرْدِ الْمَعِزِّ
الْحَمِيدِ .

و قوله تعالى في الكتاب الاقدس :

إِيَّاكُمْ أَنْ تَدْخُلُوا بَيْتًا عِنْدَ فَقْدَانِ صَاحِبِهِ إِلَّا بَعْدَ إِذْنِهِ

فَحَيُّوا بِأَحْسَنِ مِنْهَا أَوْ رَدُّوْهَا .

در قرآن است قوله تعالى . يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا
بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْذِنُوا وَتُسَلِّمُوا عَلَى أَهْلِهَا ذَلِكَ
خَيْرٌ لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فِيهَا أَحَدًا فَلَا تَدْخُلُوهَا
حَتَّى يُؤْذَنَ لَكُمْ وَإِنْ قِيلَ لَكُمْ ارْجِعُوا فَارْجِعُوا هُوَ أَزْكَى
لَكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَدْخُلُوا بُيُوتًا
غَيْرَ مَسْكُونَةٍ فِيهَا مَتَاعٌ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ
و در قرآن است . قوله يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ
كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ وَ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
فَلْيَنْظُرْ أَحَدُكُمْ مَنْ يَخَالُ اقْرَبِكُمْ مِنِّي مَجَالِسَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ
أَحْسَنَكُمْ أَخْلَاقًا الْمَوْطِئُونَ أَكْنَافًا . . . في حديث عيسىؑ يَا
رُوحَ اللَّهِ لِمَنْ نَجَّاسٌ فَقَالَ مَنْ يَذْكُرُكَ اللَّهُ رُوحِيَّتَهُ وَيَزِيدُ
فِي عَطْمِكَ مَنْطِقَهُ وَيَرْغِبُكَ فِي الْآخِرَةِ عَطْمَهُ . . . وَ قَدْ وَرَدَ فِي
الْحَدِيثِ قُرٌّ مِنَ النَّاسِ فَرَارُكَ مِنَ الْأَسَدِ . . . إِيَّاكَ وَمَخَالَطَةُ

تَتَسَكَّرُوا بِالْمَعْرُوفِ فِي كُلِّ الْاِحْوَالِ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْغَافِلِينَ .
و در کلمات مکتونه است قوله جلّ بیهانه :

مصاحبت ابرار را غنیمت دان و از مرافقت اشرار دست و دل
هر دو بردار . . . با اشرار الفت مگیر و مؤانست مجو که
مجالست اشرار نور جان را به نار حسابان تبدیل نماید . . .
اگر فیض روح القدس طلبی با احرار مصاحب شو زیرا که
ابرار جام باقی از کف ساقی خلد نوشیده اند و قلیب
مردگان را چون صبح صادق زنده و منیر و روشن نمایند . . .
صحبت اشرار غم بیفزاید و مصاحبت ابرار زنگ دل بزد ایزد
من اراد ان یسکن مع اللّٰه فلیأمن مع احبائه و من اراد
ان یرسم کلمات اللّٰه فلیسمع کلمات اصغیائه .

و از حضرت عبدالبهاء است قوله الناصح العشیق :
آفت انسان الفتها ہی خردان و کلفت اهل عرفان است چه
معاشرت سرایت نماید .
و قوله المحبوب :

هر نفسی مشاهده کنید که زره حرکت نالایقی دارد و یا

السّفلة فانه لا یؤول الی خیر . . . مجالسة الانذال سیئت
القلوب . . . من خالط الانذال حقر . . . ایاک و مصادقة
الفاجر فانه یببعک بالتافه . (مجمع البحرين)

رائحه غیر تقدیس از او استشمام میشود البته فوراً احتراز .
نمائید و متجنب کنید زیرا ضرر امرالله در تقرب به آن است
چه که نفوسی پیدا شده اند که اسیر نفس وهوی هستند و نام
حق بر زبان مهرانند این نفوس در امرالله از سم قاتل بدتر
و بسیار احتیاط لازم است .

در سفرنامه آمریکا در جواب سووال از چگونگی معاشرت

با اشخاص بد عمل قوله المبین :

آن نیز دو قسم است قسمی ضررش بخود صاحب عمل راجع
است و متعددی نیست البته باید به حکمت شخص بد عمل را آگاه
و تربیت نمود مریض است او را شفا داد اما قسمی کسیه
ضررش بدیگران میرسد و معاشرت با چنان اشخاص سبب سوء
اخلاق میشود درین صورت حشر با آن نفوس جائز نیست
مگر برای کسانی که بر منع و تربیت قادر و غالب باشند و حتی
الامکان سبب تعدیل اخلاق و تحسین اطوار گردند و الا
حفظ هیئت اجتماعی از مضرات اعمال آن گونه اشخاص راجع
به مرکز عدل و داد است این است که در الواح جمال مبارک
هم حکم معاشرت با دیان و وحدت عالم انسان است و هم
منع الفت با اشرار و احتراز از اهل نفی و انکار .
و در سفرنامه اروپا قوله المیز :

اشخاصی هستند که آوردگی آنها بدرجه است که حشر با آنها غیر مفید بلکه مضر است البته از آن گونه نفوس دوری لازم است اما کسانی هستند بد اخلاق و بد رفتار که اصلاح حال آنها ممکن است چندان نباید اجتناب نمود و لیس معاشرت با آنها محض بیداری و آگاهی باشد و لکن مردمانی که حوصله بی صبری با بی گذشت که نیت خیر دارند و لیس سلوک ندارند البته نباید آنها را مغفول دانست زیرا صادق اند نه کاذب امین اند نه خائن .

و نیز از حضرت بهاء الله در لوحی است قوله الاعلی :
معاشرت با جمیع احزاب را اذن دادیم مگر نفوس که راضی به بغض در امر الله مولى العری ازیشان بیایند از امثال آن نفوس ! احتراز لازم امرگ من لدى الله رب العرش العظيم .

ثبات و استقامت با معاندان و مغرضان

و معارضان عقادى

قوله الايهی

ان یا هادی ان استمع تداء الله من سدره البهاء انه لا اله

أنا المهيمن العزيز المختار اوصيك يا اسى بما وصى الله
في الزبر والالواح ان استقم على حب مولاك على شأن لسو
تسمع عن على الارض كلها ما يكون مخالفاً لامر ربك تكون
معرضاً عنه ومقبلاً الى الله منزل الآيات ان السفه قد اخذه
الغرور على شأن يتكلم جهره بما يلعبه الاشياء كلها
تالله به حزن قلبى وقلوب الذين اقبلوا الى الوجه فى هذه
الأيام التى فيها زلت الاقدام لا تدار معه فأعرض عنه
بسلطان من لدن ربك العزيز الجبار كن تارا لهداه الله
ونور الاحياء كذلك فصل فى الكتاب فصل الخطاب فامش
على اثر ربك ولا تخف من الذين يتكلمون باهوائهم الا انهم
من الذباب ان احرق بنار الكلمة كبد كل مشرك مرتاب كن

در قرآن است قوله تعالى : يا ايها الذين آمنوا لا تتخذوا
عدوى وعدوكم اولياء تلغون اليهم بالمودة وقد كفروا بما
جاءكم من الحق يخرجون الرسول واياكم ان تؤمنوا بالله
ربكم ان كنتم خرجتم جهاباً فى سبيلى وابتغاء مرضاتى
تسترون اليهم بالمودة وانا اعلم بما اخفيتم وما اعلنتم ومن
يفعله منكم فقد ضل سوا السبيل ان يتفقوا بكونوا لكم
اعداء ويبسطوا اليكم ايديهم والسنتهم بالسور وتدوا لو
تكفرون . . . عسى الله ان يجعل بينكم وبين الذين عاديتهم

مستقیماً علی شأنِ لا یحزنک قولُ الذین هم أعرضوا عن اللّٰه
 ربِّ الاربابِ لا تحزنُ انک معی فی سراقِ عظمتی ان اکفر
 باللّٰه ثم انقطع عن کلِّ مشرکٍ مکارٍ و لا تکن معیناً لمن انکسر
 الوجہ و لو یُنظر کذلک نزلنا الامر من لدن ربِّک العزیز
 الوهاب اعانت اهل طغیان بهیج وجه جائز نه چه که ضرب
 اصل شجر وارد میشود در جمع کتب این حکم نازل در فرقان
 میفرماید لا ترکوا الی الذین ظلموا انشاء اللّٰه باید بکمال
 قدرت به نصرت حق مشغول باشید منقطعاً عن کل ذی غلّ
 مبین .

و در لوح خطاب به اشرف قوله الابلغ الاحلی :
 انتم یا احباء اللّٰه کونوا سبب الفضل لمن آمن باللّٰه و آیاتہ
 و عذابه المحتوم لمن کفر باللّٰه و امره و کان من المشرکین .
 و در لوح خطاب به نصیر قوله الابدع الامنع :

ان یا نصیر تجنب عن مثل هؤلاء ثم فرّ عنهم الی ظل عصمة

منهم مودة واللّٰه قدير واللّٰه غفور رحيم لا يتهاكم اللّٰه عسین
 الذین لَمْ یقاتلوا فی الذین و لَمْ یُخرجوا من ديارکم اَنْ
 تمزّوهم و تُقسطوا الیهم ان اللّٰه یحبُّ المُسْطِین انما ینهیکم
 اللّٰه عن الذین قاتلوا فی الذین و اخرجوا من ديارکم و
 ظاهراً علی اخراجکم اَنْ تولّوهم و من یتولّهم فاولئک هم
 الظالمون .

ربك وكن نفسى حفظ عظيم ثم اعلم بان نفس الذى يخرج من
هو لآء انه يوتر كما يوتر نفس الثمبان ان انت من
العارفين كذلك الهنك و علمناك بما هو الصبور عنك
لتطلع بمراد الله وتكون على بصيرة منه طهر يدك عن
التشبه الى غير الله والاشارة الى دونه .

و در لوح خطاب به احمد قوله الاعلى : اى اشجار
رضوان قدس عنایت من خود را از سموم انفس خبیثه و اریاح
عقیده که معاشرت مشرکین و غافلین است حفظ نماید .
و قوله الرفع الاسنى :

وكن كشملة النار لا عدائى و كوثر البقاء لا حباى ولا تكسب
من المعترين .

و قوله الاعلى :

يا احباى ثم يا اصغياى . . . ان وجدتم من احبوا ائسج
الاعراض فأعرضوا عنه ثم اجتنبوا .

و در اثرى بعنوان (خ آدم) است :

اگر نفوس غافله از کلمات نصیحه متنه شدند فنعم المراد
والآ احتراز از چنین نفوس لازم و واجب در این ظهور ابتدا
اعمال شنیعه و شئونات نفسیه مقبول نبوده و نخواهد بود
البته شنیده اید که بعضی از اهل بیان و رؤسای کاذبه

ایشان چه مقدار در بحر هوی مستغرق بودند و باعمال
شنیعه متعسک و عامل ولكن درین ظهور اعظم ابدأ مدارا
نشده کلاً تصریحاً نهی فرموده طوبی لمن عمل بما أمر من
لدى الحق و اجتنب عن الخلق فیعاهم یملون .

و قوله :

بر جمیع احبائه الله لازم که از هر نفس که راحه بنضائه از
جمال عزابهی ادراک نمایند از و احتراز، جویند اگر چه بکل
آیات ناطق باشد و به کل کتب تعسک جوید . . . پس در کمال
حفظ خود را حفظ نمائید که مبارک باد ام تزویر و حیلسه
گرتار آئید .

و از حضرت عبدالبهاء است قوله المیزان :

هو الله

ای بنده حق راستی و دوستی و صلح و آشتی با جمیع
عالمیان از مقتضای حق پرستی است درین دور ابهسی
الحمد لله ضدیت و قساوت و عداوت و مخالفت و عصبیت
جاهلیت و معاندت دینی و معارضات مذهبی و جور و جفا
بکنی مرتفع گشته باید با جمیع عالمیان بنهایت روح و ریحان
معامله نمود مگر منافقان از منافق احتراز و اجتناب لازم زیرا
سبب جمودت و جمودت و کسالت و غفلت و برودت گردند

نفسشان مثل سرمای زمهریر است هر چند انسان در نهایت
صحت و تندرستی باشد از برد شدید کسالت و ارتعاش
وزکام حاصل گردد این است که نفوس طیبه از روایح کریمه
مشمز گردند لهذا در آیات الهیه الفت با کافه ملل و
همچنین احتراز از اهل نفاق و خلل نازل گشته و عليك التحية
والثناء . ع ع

و قوله العزيز :

هو الله

ای احبای الهی اساس ملکوت الهی بر عدل و انصاف و مروت
و مهربانی بهر نفسی است پس بجان و دل باید بکوشید
تا به عالم انسانی من دون استثناء محبت و مهربانی نمائید
مگر نفوسی که غرض و مرضی دارند با شخص ظالم و یا خائن
و یا سارق نعیشود مهربانی نمود زیرا مهربانی سبب تخفیان
او میگردد و نه انتباه او کاذب را آنچه ملاطفت کنی بسر
دروغ می افزاید گمان میکند نیدانی و حال آنکه میدان ولی
رأفت کبری مانع از اظهار است . . . مگر حیوانات موزینه را
مثل گرگ خونخوار و مثل مار گزنده و سایر حیوانات موزینه
چه که رحم باینها ظلم به انسان و حیوانات دیگر است مثلا
اگر گرگی را رأفت و مهربانی نمایی این ظلم به گوسفند است

يك گله گوسفند را از میان بردارد و . . . لهذا باید چاره آن نمود .

وقوله العزيز :

عبد البهاء بی نهایت مهربان است ولی مرض مرز جدام است چه کند . . . باید نفوس مبارکه را از رواج کرهه و امراغی مهلکه روحانی محافظت و صیانت کرد و الا نقض نظیر ممرض طاعون سرایت میکند و کل هلاک میشوند و در بدایت عصور مبارك مركز نقض تنها بود کم کم سرایت کرد و این بسبب الفت و معاشرت واقع گردید .

وقوله العزيز :

اگر چنانچه بین دوستان محال الله اختلافی جزئی و کلتی در امری حاصل شود کل باید بکلی سکوت نمایند و با محبت کنند و سوء ال نمایند تا جواب ارسال گردد و باری هر نفسی سبب اختلاف بین دوستان شده باید از واحتراز نمایند و اجتناب کنند .

وقوله الجلیل :

وهریک از یاران چون با اهل غرور مائوس گردد باید بنهایت مهربانی و سرور سبب تنبه او شود و علت تذکر او گردد اجتناب برود و قسم است يك قسم حفظاً لا مرالله است و این باید

بروح و ریحان باشد نه بخلطت و شدت و قسمی دیگر از روی
غلظت و آن مقبول نه .

و در خطابی از آن حضرت قوله الحنون :

نظر به نقصان خلق نکنید بدیده^۱ کمال نظر نمائید هرچند
ضعیف نادان اند و سست در عهد و پیمان اما شما نظر
به بزرگواری کنید و خوش رفتاری نمائید عزت و احترام دارید
و رعایت و خدمت کنید خود را خادم دانید جمیع خلایق
را مخدوم شمرد خود را ناقص گوئید و عالمیان را کامل
بینید یعنی نوعی رفتار کنید که شخص ناقص احترام انسان
کاملی نماید و حقیری در مقابل کبیری رفتار کند این است
وضایای جمال مبارك و نصایح اسم اعظم روحی لعباده الغداه^۲

اتصاف بجنوع و احترام از استکبار

و از خود راضی بودن

و نیز در کتاب اقدس است قوله تعالی :

لَيْسَ لِأَحَدٍ أَنْ يَفْتَخِرَ عَلَى أَحَدٍ كُلُّ أَرْقَاءُ لَهُ وَ أَدْلَاءُ عَلَيْهِ
أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ إِنَّهُ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَكِيمًا .

و در کلمات مکتونه است قوله الحق :

يا ابن الروح لا تفخر على المسكين بافتخار نفسك لأنّ اشى
قد امك و اراك في سوء حالك و المن طيبك الى الابد . . .
ای پسران آمال جاهه غرور از تن بر آرید و ثوب تکبر از
بدن ببندازید بعزت افتخار منعائید . . . ای ابنا غرور
بسلطنت فانیه ایماں از جبروت باقی من گذشته و خود را به
اسباب زرد و سبز میآرئید قسم بجمال که جمیع را در خیمه
یکرنگ تراب در آورم مگر کسانی که به رنگ من در آیند و آن
تقدیس از همه رنگها است .

و قوله الاعلی :

انّ الانسان مرة يرفعه الخضوع الى سماء العزة و الاقتدار
واخرى يئزله الغرور الى اسفل مقام الذلة و الانكسار .

و قوله الاعلی :

يا ابنا الانسان هل عرفتم لم خلقناكم من تراب واحد لئلا
يفتخر احد على احد .

و قوله الاعلی :

ای برادران بایکدیگر مدارا نمائید و از دنیا دل بردارید
بعزت افتخار منعائید و از ذلت ننگ مدارید قسم بجمال که
کل را از تراب خلق نمودم و البته به خاک راجع فرمایم .